

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

۱۴۰۱۴۵۳

چقدر وقت بدی عشق اتفاق افتاد

امیر رضا معروفی



سرشناسه	: معروفی، امیررضا، ۱۳۷۳ -
عنوان و نام پدیدآور	: چقدر وقت بدی عشق اتفاق افتاد/ امیررضا معروفی.
مشخصات نشر	: تهران: انتشارات سرگیس، ۱۳۹۴.
مشخصات ظاهری	: ۸۸ ص: ۲۱/۵×۱۴/۵ س. م.
شابک	: 978-600-8086-05-5
وضعیت فهرست نویسی	: فیا
موضوع	: شعر فارسی - قرن ۱۴
رده‌بندی کنگره	: ۷ ۱۳۹۴ ج ۳۷ ع / PIR ۸۳۶۱
رده‌بندی دیویی	: ۸ ۱ / ۶۲
شماره کتابشناسی ملی	: ۴۱۶۵۶۵۵



انتشارات سرگیس

چقدر وقت بدی

عشق اتفاق افتاد

ته‌یسنده: امیررضا معروفی

ناشر: سرگیس

ترجمه: حبیب‌الله حسن محمدی

ویراستار: سعیده تقی‌زاده

چاپخانه: تهران

سیراز: ۱۰ جلد

بهاء: ۸۰۰۰ تومان

نوبت و سال چاپ: اول از انتشارات ۱۳۹۴

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۸۰۸۶-۰۵-۵

آدرس: میدان انقلاب، خیابان منیری جاوید، خیابان لبافی‌نژاد، پلاک ۲۶۶ طبقه ۴، واحد ۱۰

تلفن: ۰۲۱-۶۶۴۸۱۹۱۶ - همراه: ۰۲۱-۶۶۳۸۹۰۹۱۱

سامانه پیام کوتاه: ۳۰۰۰۶۴۸۹

Email: Sargispress@gmail.com

هرگونه استفاده از جلد و متن کتاب (اعم از زیراکس، بازنویسی، ضبط کامپیوتری، تهیه CD) بدون اجازه کتبی ناشر و مؤلف ممنوع است و در صورت مشاهده از متخلفان به موجب بند ۵ از ماده ۳ قانون حمایت از مؤلفان، مصنفان و هنرمندان تحت پیگرد قانونی قرار می‌گیرند.

فهرست

۹	غزل.....
۱۰	ما رسیدیم کمی دیر رسیدیم فقط.....
۱۲	حسن یک کوچی نیست خیابان نشده.....
۱۴	مثل یک شمشیر چکانم ولی دم نزدیم.....
۱۶	تصویر من به نظر تو گر و غبار نیست.....
۱۸	شبه برسه زدن این قاصدات در باد.....
۲۰	در یک محیط سوت و کور و دهخدا رسیدیم.....
۲۲	لحظه‌ای باید امان می‌داد به این.....
۲۴	غم داشت، گریه داشت، برایم نمره داشت.....
۲۶	تمام پنجره‌ها را کنار باید زد.....
۲۸	به کجا می‌روی ای خسته پرت را دیدی؟.....
۳۰	بیخ کرده‌ای هم تو هم این فتنان چایی که.....
۳۲	گرچه این حبس شدن‌های تو اجباری نیست.....
۳۴	به رنگ قرمز خون آسمان قشنگ تر است.....
۳۶	شهر غمگین می‌شود وقتی که باران بیشتر.....
۳۸	پشت نگاهت حالتی از درد می‌بینم.....
۴۰	هر روز می‌نشینم و مانند روز قبل.....
۴۲	گفتی که زود... دیر به من سر زدی ولی.....
۴۴	کنج ده، یک خانه در شهری میان دود نه.....
۴۶	ما زندگی سحر آمیزی نداریم.....
۴۸	از این دریای سرگردان به باران باز می‌گردم.....

- جاده‌ای عازم بن‌بست ندارید شما؟ ۵۰
- بی‌خبر بی‌نشان گرفت از من ۵۲
- شاید نه شاید... آه اما می‌شناسم ۵۴
- طوفان جاده‌ی سفت را ندیده‌ای ۵۶
- آسمان هستم ولی در لحظه بارانی‌اش ۵۸
- تیره و تاریک انگاری به باران می‌رسیم ۶۰

۶۳ مثنوی و چارپاره

- با احترام غمی که درون سیگار است ۶۷
- مثل یک تکه گوشت افتاده ۶۷
- هزار ف نگفته هزار دلتنگی ۷۱
- روی خراب خورده‌ی امروزم ۷۵
- بتشن کنایه درم دل کن بی‌تعارف باش ۷۷
- باید نوشتم این شعر بر چند دل‌سردم ۸۰

خیالم راحت است. دیگر می‌توانم با حواسی جمع لب پنجره
بنشینم، به باران نگاه کنم.
نه...

باید اول قهوه‌ای دم کنم. تری زدن بد خبری بریزم. عطرش را
به لباسم بزنم. بعد با خیال راحت لب پنجره بنشینم. با انتقام روشن
کنم. سیگارم را می‌گویم.
نه...

البته انصاف نیست. من در حضور خودش جانش را قسم آورده
بودم که دیگر لب به سیگار...
می‌دانید قسم جان او از حس محرک پنهان در انتقام هم قوی‌تر
است.

راستش خیالم که راحت نیست اما می‌توانم خودم را آرام کنم.

اول قهوه‌ای دم کنم. بعد عطرش را به لباسم بزنم. بعد لب پنجره بنشینم.

بعد به باران نگاه کنم.

آه راستی...

حالا که کمی دقت می‌کنم زیر باران دو نفر چتر در دست، دارند آینده‌ی آرمانی گذشته‌ی ما را تمرین می‌کنند.

انکار این‌ها وقتی عاشق هم شده‌اند که وقتش بود. یعنی همه چیز سر جایش بوده.

نذریم

خیالم که احاطه نیست...

حالا که بی‌سر فکر می‌کنم حواسم هم جمع نیست.

فراموشی هم که...

آه راستی چه داشتم می‌خندم؟

چه داشتم می‌گفتم...

قهوه‌ام را می‌نوشم

سرم را از پنجره بیرون می‌کنم. با خودم که می‌گویم.

گذشته که گوش بدهکار ندارد اما من که حذر نمی‌فریاد دارم.

سرم را بیرون می‌آورم. به چتر و کز کرده‌هایش حود می‌کنم.

می‌خورم... افسوس را می‌گویم.

بغض را قورت می‌دهم.

نه...

اگر جای گریه اینجا نیست پس کجاست؟
سرم را از پنجره بیرون می‌آورم.
با حرص سر زمین و زمان فریاد می‌زنم:
چقدر وقت بدی عشق اتفاق افتاد

امیررضا معروفی - زمستان ۹۴



Instagram:Amirreza_maroufi

www.ketab.ir